

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۲۱۹

۴۰۷۳۸۴

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۲۱۹

۴۰۷۳۸۴



۱۶۲۱۹  
۲۰۷۳۸۴



مقام ایران در تاریخ اسلام

بر وفور و لهجوسن که بیا که در احوال خفای راشدین و بنی امیه یالیف کرده است  
 القراض دولت عرب نام نهاده است. در صحت و باقیات این ایشنه بجای نیست. از طرفی  
 دارالخلافه بنی امیه دشمن بود و مردم شام با قیام و ایشاع آنان بنهار پادشاه بنی امیه طاهر را  
 وضع اسمی برای ایند ز بنی امیه از بنی عباس بشد باید که دولت را خلافت شای بخوانیم. و  
 از طرف دیگر جانشینان بنی امیه که در بغداد مستقر شدند در صفت عربیت حکمرانان نمودند  
 خلفاء هر دو صند خود را بنی عباس بنمیزانفت داده و از طرق مختلفه در صدد انقباض خود بر سوار  
 بر سوارند پس باین مقدمه تحقیق نام «دولت عرب» نام بنی امیه چندان بیج نظر نمی آید  
 منذ انک عنوانیکه بر وفور و لهجوسن برای کتاب خود اختیار کرده چندان دور از صحت نیست  
 محضرت از این همه که می آمد مرا می داشتند مخصوص بخود و با القراض آنان بجای از این رفت  
 و عجزت از این بود که سیمین عرب را در دیگر اقوام مسلمان برتری و رجحان دارند پس  
 باین نسبت دولت آنان را قیوان دولت عرب یعنی انصاف گفت  
 این خدوون از روی استرا بیکه کرده است گویند که ای سلاطین شرق زمین  
 خاندانکمند و مدت سلطانان از صدد و صحت مال مدینه که در بیکه. بنی امیه نیز مسئول  
 این حکم کلی بودند و علاوه بر صس القراض که بر آن این سلسله و دیگر سلاسل ترکست  
 عفت خاصی که افانرا بر دال کنایه است بخش علی حلقه اسلامی از تقصیر عرب بر جوده  
 است. ایرانیان پیش از بنده از این عزت و ترحم عرب و خیره و پلینات بنی  
 عباس را بدین رفته و مغرودی غم و ذکا و الوسم شاه فرج و طهارت را که کشند  
 تمدن اسلامی بدین صورت که امروز در دوزخ مدفون است در عید می  
 عباس قوام و رفیع گرفته است. اول طار ادبی که اثرش در دست است که تاریخ

تالیف پر وفور د. س. مارگولیت  
 ترجمه رشید یاسمی





آن قبل ازین بیدار بخت از آنکه نفوذ و سلطه عجیب آن در مصر و بلاد مغرب  
آن چندان در سوخند داشتیم خوش را بجز آن بیدار و مقصور کردند و چنانکه گفته  
روح نه خوب میشد بیدار و مرگ را و ب و نیز بشمارد. عود و سارف سلمان ایسا که  
برای ادب و منع فحش علی بودست بیدار و نه سارف و روتنی عجیب می آمد بخت  
علی و ادبی که سر مشق و تفتی و ذوق و فیه و انشدان اسلامی شد و عجب در بیدار  
صورت کمال بدرفت. در این شهر مردانی ظهور کردند که در احکام دین و دنیا و دنیا  
و ادب و علم و شرفه افق و بیکانه دیگر کشند

این مقدمه برای ایضاح مطالبی است که در باب خود بخوانیم باین کنیم عیونیکه در  
عصر سادات ایران و عباسان نیز سیدان در قاریخ خودی جاس و ایرانی  
خوانده اند و آنکه از سیدان بخت و در بوده اند و کشش اند و سید را محراب ایرانان  
و اعراب گفته اند که قدرت منشی بفتح ایران شد. عباسان بخت خود را در جنگ  
ایران اختیار کردند و در چند خوانده اسم جدیدی باین شهر شدند و میر کردند  
و عاقبت اسم باین که لفت فارسی بود بر جای ماند و روح گرفت و از آن  
پس که دولت عباسیان باین آمد و قاهره بر گرفت گفت ایران اگر چه از  
مسلمانی اعراض و عدول نکردن و دیگر از خلفا را گردون نهاد. در قرون بعد از  
عباسی سیدهای چند بظن رسیدند ولی نظیر بعد و ضعف بر گرفت بخت بختی از نفوذ خلفا و در  
ماند و در بعضی اختیار کردند که آنها را از ب و سیدان جدا ساخت و نیز در موجب  
ایمان داشت. حال پدید آمدن آن پس که مرکز اسلام از شک ایران (۱)  
استقلال یافت و خلفا عیسی از سادات و پادشاهان ایرانی کتب قدرت و

۱- سینه المنصور (رحم) ۲- بناد مرگبار رخ عینی خط و نظر داد است

استقلال کردند در تمدن اسلام جز شرفانی رخداد

مردم نام و مصر و قبل عربان عربی پس از ستم اسلام زنان بوسی  
خویش را بکشی از دست دادند و کن در ایران و عراق که باین توان گفت  
در نواحی شرقی و جمله بکه در اطراف شطرات نیز چند مردم بخت و سیدان  
و حبیبی را از عربی گرفته و عربی زبان و باری و باین عی محبوب میشد و  
در باین جاییه زبان فارسی خوانند و عی که کجای باین بخت می کردند. یکی  
از نویسنده گان اوایل عهد عباسیه دانستن فارسی را برای دین و دگر باین لازم  
دانسته است (۲) و دیگری گوید مردان حدنگاران خود را طبع کردند و کجای باین  
بغداد می خوانند (۳) و هم جاییه گوید که بوسی باین را از باری و باری باین  
دست داشت که در عربی و چون در بعضی پس می شد و باری از قرآن بر سیدان  
بجای است ترجمه شده آن پس را بعباسی تفسیر میکرد و باری بخت چه که  
فارسی زبانان شده بودند که و باری در باین آن ای که بگوید و باین در باین  
بر در زبان شط داشت که هر یک با کمال فخرت و ادب باین بگوید (۴) ایراد  
انقباض و انقباض فارسی در مراحح خلفا و یکی از ضایع مظهره و نه ذوق و  
نیز بختی شرفاء بشارت (۵) در همان اوایل زبان عباسان شرفاء  
گفتند قیام باری و باری بر و بخت (۶) و از عهد باری از سیدان و بخت  
خطوط فارسی بوط و باری عیاس حسن ذوق و نظافت شد و

و دولت ال برید در بیدار و بخت و بخت (۷) فارسی زبان  
در باری بخت باید است که فقط در ایران پس از غلبه سادات و بخت

۱- سینه المنصور ۲- جاییه کتب باری ۳- کتاب بخت و بخت ۴- کتاب بخت و بخت ۵- کتاب بخت و بخت ۶- کتاب بخت و بخت ۷- کتاب بخت و بخت



اصلی باقی ماند و در این مملکت علی بن خلفه قبول اسلام و زن خود را نکاح نمود  
و سرش بر سر علی بن خلفه بکشتید چنان که از تپش امری موجب فراموشی  
برادران بپوشید و از آن فارسی بوده است

در قرن چهارم هجری با ظهور زویدگان و گنگنه‌ها تی بار و گنگنه‌ها  
زنان رکیک شد ولی این را باید تجدید حیثیت فارسی نمود چنانکه فارسی زبان  
بود که چنانچه همی است و تمام حوزا از دست داده و در قرن چهارم هجری  
اخر آمدن این عتیده که سنی و عربیت اسلام بگرفتند در عهدی ایام بود  
داشت و تا این خلاف آنان باقی بود و تا در است آل براسکه این  
حقه تخت در ایران پدید آمد است در عربان که مردم چارلس در  
و صحرای خود بودند و این دولت مترادف قرین بود با اسلام از قبل مختلفه یک  
تجدید داری این واحد و زبان واحد است و بر عشی زن الهه این  
دین در زبان و وقت در شام و مصر و شمال افریقا و با با لغز بافت و شرف  
کرد. الکاک این وقت که یکی از تحفات دوره اخیر و تاریخ جدید اسلام است  
قبل از دیگر ممالک در ایران ظهور یافت و اگر سره بیست سی ایام بود که ایران  
سپین ایرانی نژاد و عرب افیزی بگفته اند که این سبب تکلیف در ایران  
وجود می آمد.

نکته دیگر که دلیل سرعت نفوذ اسلام در ممالک مختلفه موجب میزبان است که نه مصر  
و نه شام و نه عربان هیچ یک عهد طولک و زمان سلطنتی در تاریخ قریه خود  
بیاد ندارند و مصر و شام مردان در قدر این اقله تاریخی خود رجوع می کنند

(در ممالک مذکور) ۱۵۰ بیان حیات ۱۹۶۱ ۲۱۰ بیان حیات ۱۹۶۱ ۲۱۰ طری ۱۳۸۸ ۲۸۰ مکتوبه...

چهار ده لایات خود را پیش کی از دول سطره شل روم و ایرانی بپایند که از راه دور  
برای تازه و زوایی بگرداند. در عربان نیز طری که از آن پدید است همچنان  
استقلال و سلطنتی وجود داشته است. اسلام با قبل عربان و سده ممالک  
سپین که از نظر طایفه غیره نقل نمی کرد و طایفه تخت و طاعت اسلام را بدین  
از غایت بیکانه و از نوک و جلال مداری بودند. کوهان قدیم و در باب غیر  
و بجز عربی عرب از آل و دولت جهانی نوشته و در تاریخ پیرده اند. تا  
زمانیکه دولت بنی امییه بر پای بود هر چند مسلمانان بعضی از امارات مسرت  
ساحل اندول دست یافتند کن هیچوقت خفاکی اسلام جانشینی قیصران  
در عراق و بکروند. اما خلفا پس از خروج برادریه سلطنت ایران و درش  
شایانانی شدند که قریباً در برابر دولت ایران است و در عراق با دولت  
روم تقیم کرده بودند

نویسندگان بود در عهد عباس بن بعد از ارباب زویدگان و این نویسه  
اندر دست به این سبب ذکر یافت یعنی مقصودان بود که دولت شایانی  
ایران حکامان در ابتدا و قائم است و حواصکه: ظهور اسلام و خدا و بیک  
تبدیل خاندان سلاطین بود و در اصل غفلت دولت تغییر را و تا قریه است  
بندار و مظهر غایت خفا و با حق و قدرت شان ایران تیره است  
کلیه نقل تیره به جوی و نوک و اقتدار شهر و ان عجمی تیره است در بعضی  
تواریخ و درون اثر تیره اند که از آن تیره ایران ضعف و شکوه  
کمی از غوغای رومش و همان بر کسی که از این سطره تیره است نصیده  
این تیره است (حزب مردم صفویه) (در ۱۵۰۰ فی حیاتنا جیب سلم کرم صحافه العرب)







این است نصیحت هر چند نه خنده خنده من است و نه جمل جمل من  
هر چند اندام سادان این تصور هر چند من است و نه جمل جمل من  
خوش بهتر من خنده دلور من است و نه جمل جمل من  
گود و دایه دایه و دیر دایه دایه دایه دایه دایه دایه دایه دایه  
روزه و روزه

چهار قول یکی از مورخان که تریب میگردن و بنام اربابان ماریج نیزه خسته  
تجری را چون جواهر درویش علی بن محمد که باقیست گوهر کمالیست آن درش  
که در این مرقف بدان اشاره کرده است سوادش اگر از مرقف نه باشد پس  
درش گفته خسته و عباسی خلیفین را چنین درارش شنیدگان اربابان نیزه اند  
خسته اربابان کمری را درش میگردن که بنامش در مرقف آن  
نیز نوشته ولی خود را چنین سلطان بنامیده است و با مرقف تاریخ اربابان  
صلی و درش ندارد

اعراب و اخر و مستدراجی بودند اما عجمان فقیه شیراز  
ایران تاج بر سر نهادند بخیر و در هیچ معقول خلیفه نگید : « فرخ تاج  
از دیده فید کا ز حیره میزد » - « تاج بر صفتش فرزان و دانش بختان  
مانند بر فرزان » و نیز بخیر در تاجش محمدی خلیفه نگید : « عدالت  
چندی که از خجده کمر شمش خوش نظر تو یزد ایران تاج با همه حاکم در شمش »  
تاج بر صفتی که از عجمان سلطنت نشان ایران بود و در زمان در جعفران دار  
سخن داده اند جعفری که بی را که در این در دیده با فقهی خاقان  
دور تو که در شمش خنق قرن دوم بهی تألیف که در کتاب التاج نام نهاده

(۵) مراد ابن بن بحر است : « التجارة الخدادیة من طراز من قاع فی عالمها  
وانقادها » و هم تجری الوضوء و یسبحون ثانیاً فی رتبه فی شکر و کرمه  
و ارتقاء الخداد . سیما لولئیل فی وجهه کما اناد ، ترجم









دوم در این کتاب سطر است که اگر شما حکایتی که من طلب ادراک است که بعد از آن وقت  
باشد چنان گوش فرا دهید که گویند چنین میگوید. آورده اند که از پیش از انبیا با گودی  
سر را بر سر برانید و یکی از بزرگان حضرت و حکایتی گفت هر دو کلاه چنان بر سر  
گفت و با شاه بود که از بزرگواران است این خود غرض نه و نگاه به هر یک در هر یک  
این دو یکی مانند بود که غرق در دین از بزرگان است اینها است اینها که گفت و با هم  
اگر شما بچند گران است «ا» حکایت و ادراک اینها جواب و لطف سخن خوش است و در  
تا درین یکی که گویند بر این است

در این کتاب این حدیث است که از حضرت و یکی و غیره موافق ادب  
با این است مولف در حدیثی که به هر یک از اینها در این کتاب است و اینها را  
با کین خوانده اند و یکی است که خلف از اینها با حسن خود چنین رفتی داده اند  
فرا بر این قول جاحظ است که هر یکی از اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب  
اینها را به حدیثی که در این کتاب است و اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب

به هر یک از اینها در این کتاب است و اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب  
لطف شاه و خفیه مراد است و دیگر که به هر یک از اینها در این کتاب کرده و در این کتاب  
خفیه اسلام با به هر یک از اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
حکایت و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
و هر یک از اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
فرا بر این قول جاحظ است که هر یکی از اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب  
اینها را به حدیثی که در این کتاب است و اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب



و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
و هر یک از اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب

جاحظ از بزرگان است و اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
بسته شده اند و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
تجربه حاصل و اینها را در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
و گویند که در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
جای می خفتند و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
بسته شده اند و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
خفتند و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
حضرت و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
و هر یک از اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب

چون عقیده عدل با اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
گرفت طبع و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
ما به اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
مردان و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب  
به اینها در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب کرده و در این کتاب

۱- و کانت الامم تقول لا اله الا الله على موضع ضامه الى الاله الا الله  
۲- و ليس لاحد من الخلق مال يملك الا الله تعالى. انما الله تعالى هو الله تعالى



و لطف رحمتی بود که با هر خفیه جان من می عالی شده از کف ترساجس  
یعنی حاصل بود که در آن زمان هم بخدا و ایران روشن و روشن و شرف و نامی  
عجب بود و اما اگر ایضا از انوار سید بنیم توان گفت که در سر و بعد از آن  
از دودان و پادشاهان سالی که در آن چهل بهر از آن پادشاهان  
و چون ایرانیان با دست لکهنه و صفا خن ثبات سالی را تحت خویش می  
شخصه و خرمندان خویش با نام برودن ایران در روز یکشنبه که در آن  
که تمام دولت و دولت برین دولت را داشت

در حق بنحیرش این دو بنام همی کشیدند بنام خداوند سبحانی و چه همی بود  
که شمع بعدش همی تپید برده ان بدینا ثانی ایران خود و له بخیر احدی  
علی اکبرش را بدیگری کشید که در خور مسجد ان تپید و در بنا که کشیدش بنام و در دلله  
کشف است ۹۱

(۱) گویا مراد زلف ابن ہزار کھرتی است (ترجم)

محمّد بنی ابراهیم بن الحسن بن مهدی از خاندان کسری نژاد است و گویند که جدی که در وقت  
رجب بخت و در شهرت در بدو خلافت شد و است بنجد الغریب و در وقت است و دیگری  
از افراد دهان بن مهدی از بدو است در وقت از بدو و از فرزندان می ماند  
یکی از بدو است که در وقت یافت علی بن جدل و شرف خردن بر بدو بخواند و در است  
ابراهیم بن علی که در وقت است و علی بن جدل و در اصل بنی عباس  
است و یکی از بدو است که در وقت خواند و در وقت است که در وقت از بدو است  
که در وقت است و در وقت است

[illegible]

(۱۱) مراد این رسالت بخداست (عظیم) **هـ** اگر دلمه گشت من بنی اساکان فی حرم مقب و افریما **لله**  
 (۱۲) **لَا تَقْرَنُ تَعْلَمُ نَيْبُ الْوَكَلِ** بهرام مهر ولا بهرام شوین  
**لَا التَّوَشَّاهُ وَلَا نَوَاجِثُ طَائِفٍ** ولا بیچ کنی کنی و شیرین (رسمه ۶۶۶ دیوان خونا)

لا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَامَىٰ إِلَّا بِإِذْنِ آبَائِهِمْ  
بِهِمْ جُورًا وَلَا بِهَرَامٍ شَوْشًا

لا النوشاه ولا نوح طاف ولا ينج عن كسري و شیرین (معه ۶۶۲ دیوان کوی)



رجال دیگر که در این مقام خود می نهند. پس آنی بای خود لازم می نموده  
نوشته را بر زبان قلم می کشد. و آن چون بویان و هر کسی که  
بجای آن کتب دارد در روز عروسی این نامه بر پایش نهاده و معبودش از این صفت  
با حوازه سهل و خردا در سل شهر امان سبب می گزیند که این را که  
چون این است بویان بر زبان برده اند

در آن پس که با یک صفه در درونش ایران (بند) ستره  
چون در عروسی ایرانی می خوانند و در آن روز که عروسی و عید و  
بر کس چنین با بایان ایشان نام از شیرین و دین می چیده اند و در آن روز که  
می خواند که در این عید می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
و در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
گویند که با در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
بروز در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
خدا را در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
منعم می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
عید می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که

و این عید هر گاه که در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
این شهر امان در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که

هر گاه که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
و در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
چون که در آن روز که می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که

۱- نزد این باب می خواند و در آن روز که می خواند و در آن روز که

آن الهی که خداوند است  
عبدالله که در آن روز که می خواند و در آن روز که  
من فاد و فرج و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
شاهد و فی حله الله و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
هو و فی حله الله و در آن روز که می خواند و در آن روز که  
نبدت فی الغری من العلم فی القو فلا یوقد فی الله الهی  
و کان ایام او فی الحس علیها و لله العز و الله ربنا



بجین ہاسی مردان گمراہ کنندہ ایہا رخصت غار کردی

حتی که بعد از ختمه مراسم هرگاه از مسجد در هر کجاست و بجزای بود و گفت این مسجد  
 بود و این اجازتی بود و روزی در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 اصلاح و بعد از هر کجاست و این که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 گفته. مال هر کسی اسلام و بجزای بود و این که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 معلوم و باطل و قیاس و اصول و فقه و هر کجاست و این که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 هر کجاست و در هر وقت که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 آن ایران و مال و در هر وقت که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 هر کجاست و در هر وقت که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 که این سراسر اجازت و بعد از ختمه هر کجاست و این که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 در این اجازت هر کجاست و بعد از ختمه هر کجاست و این که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این  
 هر کجاست و در هر وقت که در آن وقت و اصلاح بعدی را در هر وقت که در این

مسئله ۱۱۱ از دویان بخری (ترم)

سَخَطٌ مِنْ خَرَامِهَا (١١)

(۱) از صفات نفی (منفی)



رومان نامہ ہی تجدید شد.

[illegible]

چند نفر از علماء و دلبصره بمجلس ابن مقفع حاضر یافتند ابن مقفع بپوش  
هر بار ترنم صلوات می داشت ؟ چون ابن مقفع خود را برانی و دو نفر در  
خوش آمد و در آغوشه : ابرائی. ابن مقفع گفت این سخن درست نیست چه  
اگر ابرائی از خطا می رس و لعینم بدین حصول رسیده اند هیچ و خود غرض  
نمیش مردم و نه از ایشان مجلس مقصد من و ناما من را بجا هر که ترنم

(۱) ظاهر کتاب الحاضرات و الحاضرات مقصود است (۲) و روحانیان در (۳) و نهاده و تورات (تسمیه)

[illegible]



جایی یافت است که لب جبهه نه این قول در نسخ است  
منزله است بخانه است اوجین در این نسخ که گوید در شخص معلوم فعل  
در آتش که در نصیر بر یکی لب در بار باره بنامی دیگر حرف گفته  
خبر از خود خواند خاله از نصیر و جانب در این است این نوشته  
از خود نوشتن کلام جامع است لب ادب جبهه را در سخن برابر  
در این از آراء قدما و علت بریده بحثن در علم می گوید

فصل فی تطويع اسلام و تلويح وجه در حقان سلطانیه فی مقصد دولت  
عسکری بتولید در آن شهر جزو و حدود و راه و بانی آن که نه در آن محلی  
و انتظامات و دولت که تاج وقت در عربان نظیر آن دیده نشده  
و چون از این سخن در حقان قبل از اسلام مطلع بوده است بر آنکه  
آخر کتب از تفصیلات علمی اما نامفکوده است . با طبع در این  
که شعریه اعراس قوم صبا درین و در در حضرت سخاوتمند  
تا اندازه تسبیح و تحسین دیده ولی امروزه در آن بخت خوب عربان  
بهرت ارغنده و در همین شهریه برآمده و حق اعراس مطلع در آنکه

[illegible]





میرزا محمد باقر در ده روز از اجلاس مجلس امن بکلی عفت مریضه . با رضای ارباب  
خانه سخنران و ادب انصافه در آن زمان هر صبح تا شام در ده نعلی لایس بود که  
با کسی ایامی به تهران میزاده اند فرزند و پسران این ایمان بزرگوار  
چون عذر از آب بر قدم فرود است غیر که در دخت پسران که از آب دست  
نماید که آن هر شب بر روی عذر دست ایستاده و آن می هر آنرا هر که هر روز  
الحمد را بولان در فرجه یا حجاز کتف بخشد قلبی از دست مدینه ایران فقط در دین را  
در روز و گنیمت داشته و در دین و ایمان بدین می باشد این فرجه است خطا  
انرا در دین خطای غیب کرده است و در این باب در شیران و عذر که در غیب  
فرجه که در عذر بدین را در دین و دین است

[illegible]

۱- دلتی شہدیک والہام لائی میر تقی میر والہام دیتا  
 فکان قیامی کما یحیط وکان لیلی الاخیلہ نوب  
 وکثر عرقہ یمین نوب وابن المقفع فی الیمہ کسب  
 ۱- رشادہ نامہ شرافت نامہ

[illegible][illegible]



دولت عرب جهان برعت یافت که امید بقدر براسی او و بعد از حدود ببار  
افزای ریه تا پیش نمانده و مکی مذمت دله چون خفا و عرب بر تخت تاج  
ایران قرار گرفته و حور جانین مهر یاری خولنده که تاریخ اوان باز نه ببار  
کین برسد این نفس جرات بر زمین بستان و شاد است تمام مکی بود  
که بیان دولت عظیم را نمی آید آفتاب ایران بستان بسوزد و مطلق بود  
و آن گفت که امیر اکر کا همای هم که در دروازه روم مستقرند در زمین نسل راجه  
فارس استغاده کرده است در آن روزی که گویم که در زمین بستان بستان  
مهر و دم خوانده اند. اما در آن زمان چون بخت و مطلق یافت. در میان  
مطابقت که در حبه از آن تاب تاریخ اوان تا بخت بر بوزار و در در  
حاجت نظرات این عه در این جا قابل و مکتوب که تاریخ بر که عه یار از  
تیرت در دروازه و بخت فرخات نماند و تیرت فارس بود که در آن  
درست شرف بران در دروازه در بوزار و این یک بار و در حقیقت یک از آن  
هم تاریخ را بخت نماند. و آنجا که در بخت که مکی بخت عه یار که بعد از  
مک که بخت شرف از دروازه نام از زمین را که به یکبار. انحراف یافت. در زمین  
در آنکه که در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت  
خط عظیم عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار  
که در آن یکبار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار عه یار  
در آن شرف ان